

خلاصه درس:

صفحه 1630 و 1631

مقارنه روایات تخییر با روایات ترجیح

در گذشته این مقارنه (مقارنه روایات ترجیح با روایات تخییر) صورت گرفت و در این باره سخن محقق خراسانی - که میدان را به روایات تخییر می داد - نیز نقل و نقد گردید. در آن جا گفته شد: با قبول روایات ترجیح، مورد برای روایات تخییر - حتی بنا بر تعدی از مرجحات منصوص به غیر منصوص<sup>1</sup> - باقی می ماند؛ بنابراین وجهی برای طرد روایات ترجیح و حاکمیت روایات تخییر باقی نمی ماند.

نقل و نقد برخی تعامل های دیگر با روایات تخییر

نقل

محقق خوئی اخبار مورد ادعا جهت دلالت بر تخییر را قابل برای اثبات تخییر نمی داند،<sup>2</sup> به قرار ذیل:

روایت فقه الرضا - علیه السلام - هر چند دلالتش بر تخییر تمام است لکن سند آن قابل قبول نیست.

ذیل مرفوعه زراره (اذا فتخیر احدهما فتأخذ به و تدع الاخير{الآخر})، علاوه بر ضعف سند در دلالت بر تخییر هم قاصر است؛

چون: «ان حکم الامام - علیه السلام - فیها بالتخییر انما هو بعد فرض الراوی الشهرة فی کلا المتعارضین فیکون موردها الخبرین

المقطوع صدورهما علی ما ذکرنا من ان المراد بالشهرة هو معناها اللغوی و حکم الامام - علیه السلام - بالتخییر فی ما اذا کان

کل من المتعارضین قطعی الصدور لا یدل علی التخییر فی ما اذا کان کل منهما ظنیا من حیث الصدور کما هو محل الکلام».

ایشان روایت حسن بن جهم و حارث بن مغیره را نیز به دلیل ضعف سند ناتوان می بیند. علاوه بر این که نسبت به روایت حارث

می فرماید: «لا دلالة لها علی حکم المتعارضین و مفادها حجیة اخبار الثقة الی ظهور الحجة».

نسبت به روایت سماعه مشکل دلالی می بیند و می فرماید: «مورد هذه الرواية دوران الامر بین المحذورین و العقل یحکم فیہ

بالتخییر بین الفعل و الترك و قول الامام - علیه السلام - : «فهو فی سعة... لا یدل علی ازید منه».

نسبت به روایت ابن مهزیار مشکل دلالی دارد و می فرماید: «مورد هذه الرواية هو التخییر فی نافلة الفجر... فان ظاهر حکمه - علیه

السلام - بالتخییر ان التخییر واقعی؛ از لو کان الحکم الواقعی غیره لکان الانسب بیانه لا الحکم بالتخییر بین الحدیثین و لا اطلاق

لکلام الامام - علیه السلام - و لا عموم حتی یتمسک بهما و یتعدی عن مورد الرواية الی غیره».

نسبت به مکاتبه حمیری می فرماید: مورد روایت از محل کلام خارج است. چون مورد روایت عموم مطلق است که جمع عرفی

دارد. «فحکم الامام - علیه السلام - بالتخییر انما هو لكون المورد من الامور المستحبة، فلا بأس بالآخذ بكل من الخبرین. و لابد

من الاقتصار علی مورد الرواية».

نسبت به مرسله کلینی نیز می گوید: بر فرض که روایت مستقلی باشد، سند ندارد. وی سپس نتیجه می گیرد: «ان التخییر بین

الخبرین المتعارضین عند فقد المرجح لاحدهما مما لا دلیل علیه. بل عمل الاصحاب فی الفقه علی خلافه فانا لم نجد موردا افتی

فیہ بالتخییر واحد منهم».<sup>3</sup>

نکته ای از رأی محقق خوئی در مسأله و نقد متن پیش نقل شده

محقق خوئی در مجال حاضر به نتیجه ای روشن و مهم رسید. مطابق رأی ایشان در تعارض روایات، ابتدا باید سراغ از مرجحات

منصوص گرفت. البته ایشان تنها به دو مرجح قائل است: 1. موافقت با کتاب؛ 2. مخالفت با عامه. این دو مرجح، مستقل است

و مرجح اول بر دوم مقدم است.<sup>4</sup>

با نبود این دو مرجح، نوبت به تخییر نمی‌رسد بلکه باید به تساقط ادله متعارض و رجوع به دلیل دیگر یا اصل عملی حکم کرد.<sup>5</sup>

در نقد و بررسی آن چه از محقق خویی نقل کردیم، باید گفت:

1. محقق خویی - با این که بنا بر جمع روایات در این مسأله داشته از روایت احمد بن حسن میثمی یاد نکرده است. طبیعی است که ایشان روایت میثمی را ضعیف بدانند؛ و به نوعی اختلال در مدلول آن قائل شود. در روایت آمده بود: «فذلک الذی یسع الاخذ بهما جمیعا و بایّهما شئت وسعک الاختیار...».
  2. ایشان روایات هشتگانه مورد نظرش را در سه گروه جای داد:
    - أ. از جهت سند و دلالت، ناتمام (روایت زراره و حارث بن مغیره)؛
    - ب. از جهت سند، ناتمام و از جهت دلالت تمام (روایت فقه الرضا، حسن بن جهم و کلینی)؛<sup>6</sup>
    - ج. از جهت سند، تمام یا ساکت و از جهت دلالت ناتمام (روایت سماعه، ابن مهزیار و مکاتبه حمیری).
  3. نکته‌ای که در این مجال رخ می‌نماید این است که اگر دلالت گروه دوم بر مدعای مورد نظر (اثبات تخییر با نبود ترجیح) تمام است، آیا نمی‌توان به دلیل تعدد روایات، روایات را پذیرفت و بر اساس تجمیع ظنون به مفاد مجموعی آن‌ها فتوا داد؟ در گروه دوم بنا بر شمارش ایشان، سه روایت (بنا بر محاسبه نقل جناب کلینی) و بنا بر شمارش ما - بدون توجه به آن چه در ادامه می‌آید - چهار روایت خواهد بود. (به اضافه روایت میثمی، بنابر این که از اختلال مورد ادعا چشم‌پوشیم و به فقره آخر آن نظر کنیم و لا غیر).
- تازه: اگر روایت کلینی را نقل دیگری از روایت سماعه بدانیم، روایت سنداً و دلالتاً تمام خواهد بود و در مسأله، روایتی تمام از جهت سند و دلالت خواهیم داشت.

1. محقق خویی بر اساس عدم تعدی از مرجحات منصوص، مورد روایات تخییر را نادر نمی‌بیند. ر.ک: مصباح الاصول، ج3، ص410 و 411.
2. همان، ص411.
3. همان، صص426-423.
4. همان، ص414 و اطراف.
5. همان، ص416.
6. اگر روایت باشد.

#### مشروح درس:

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد در تعامل با روایات تخییر ما دو موضع کاملاً متفاوت داریم. موضع اول موضع مثل آقای آخوند هست که حاکمیت را به روایات تخییر می‌دهد؛ موضع دوم هم از مثل آقای خویی است که حاکمیت را به روایات ترجیح می‌دهند و اصلاً روایات تخییر را برای اثبات مدعی کافی نمی‌دانند (نه اینکه مقتضی دارد ولی مانع نمی‌گذارد بلکه این‌ها می‌گویند اصلاً مقتضی ندارد یعنی اگر روایات ترجیح هم نبود باز هم روایات تخییر مقتضی نداشت و به درد نمی‌خورد) لذا آقای خویی فقط ترجیح و مرجحات منصوصه را قبول دارد از بین مرجحات منصوصه هم فقط دو تا را قبول می‌کند، بین خود این دو مرجح هم ترتیب قائل است، اول موافقت با قرآن و بعد مخالفت با عامه اگر غیر از این بود روایات را کنار می‌گذارد و از سایر قواعد اصول استفاده می‌کند. امروز و فردا می‌خواهیم بیان کنیم که فقهی که فقه ریاضی دارد چگونه برخورد می‌کند و فقهی که اهل تجمیع ظنون است چگونه برخورد می‌کند.

آقای خویی می‌فرماید شما هشت روایت دارید که می‌خواهید با آن‌ها اثبات تخییر کنید؛ این هشت روایت در سه گروه جای می‌

گیرد (البته تعابیر از من است) گروه اول روایاتی هستند که سند و دلالت هر دو ناتمام است، گروه دوم روایاتی است که سند ناتمام است ولو دلالت تمام است، گروه سوم سند تمام است اما دلالت ناتمام است و روایتی که هم از جهت سند و هم از جهت دلالت تمام باشد نداریم در حالی که ما چنین روایتی می‌خواهیم. یک روایت اگر داشتیم ما قبول می‌کردیم ولی نداریم. این خلاصه‌ی دو سه صفحه حرف ایشان بود.

ایشان اولین روایتی که می‌آورد روایت فقه الرضا است. راجع به این روایت می‌فرماید: دلالت این روایت خوب است چون حضرت نمی‌فرمایند مخیر است بلکه می‌فرمایند به هر کدام از این چند حدیث اخذ شود از باب تسلیم اشکالی ندارد.

روایت بعدی به بیان ایشان مرفوعه‌ی زراره است، مرفوعه‌ی زراره در باب مرجحات آورده شد که امام بحث ترجیح به شهرت را مطرح می‌کنند بعد گفته شد اگر هر دو مشهور بود چی؟ حضرت فرمودند شما مخیر هستید و یکی را می‌گیرید و دیگری را رها می‌کنید. ایشان می‌فرمایند این روایت هم سندش ضعیف است هم دلالتش چون بحث ما جایی است که دو روایت به دست ما رسیده است که یقین به صدور هیچ کدام نداریم یا یقین به صدور یکی داریم نه دیگری ولی در روایت زراره فرض این است که هر دو روایت از امام رسیده است و هر دو مشهور هم هستند و ایشان می‌گویند مشهور هم به معنای مشهور اصطلاحی نیست که مقابلش غیر مشهور است بلکه مشهور یعنی مشهور لغوی یعنی واضح (یکی از کارهای خوبی که آقای خویی می‌کند این است که واژه‌ها را با توجه به زمان خودشان معنا می‌کند و در این جا هم می‌گویند مشهور زمان امام یعنی عریان، واضح) این ربطی به بحث ما ندارد و این که امام می‌فرمایند اگر دو روایت از ما رسید یا اصلا از این بالاتر اگر دو روایت از ما شنیدی، یکی را بگیر و دیگری را رها کن، این دلیل نمی‌شود که اگر یک جایی گمان به صدور هم داشتیم باید همین کار را انجام دهیم بلکه ممکن است در جایی که گمان به صدور داشتیم باید کنار بگذاریم (اگر مرجح نداشت) پس این روایت برای دلالت بر ما نحن فیه علاوه بر ضعف سند ضعف دلالت دارد.

روایت سوم روایت حسن بن جهم است. این حدیث دلالتش خوب است چون امام می‌فرمایند: هر کدام از دو روایت را که خواستی بگیر اما سند ندارد.

روایت چهارم روایت حارث بن مغیره است. اذا سمعت من اصحابك الحديث و کلهم ثقه فموسع عليك یعنی موسع عليك که قول این‌ها را بگیری تا بررسی به قائم یعنی تا بررسی به امام یا (اگر خیلی تلاش کنیم) کسی که حرفش فصل الخطاب است و به او برگردانی و از او بررسی که این حرف درست است یا غلط است؟ این روایت می‌سازد برای جایی که تو از اصحابت احادیث مختلف شنیده باشی که در این صورت با محل بحث ما سازگار است و می‌سازد با جایی که امام بخواهند بگویند اگر تو روایتی شنیدی (دارد اذا سمعت من اصحابك الحديث یعنی یک دانه حدیث) در واقع جز همان روایاتی می‌شود که دلالت بر حجیت خبر واحد دلالت می‌کنند، اتفاقا کلمات حدیث هم همراهی می‌کند و اگر اینطور باشد دیگر ارتباطی با ما نحن فیه ندارد، این روایت در مورد روایاتی است که چند واسطه خورده و امام می‌فرمایند اگر همه ثقه بودند نگران نباش، لازم نیست خبر حتما قطعی باشد و اگر ثقه بود بگیر؛ ضمن این که سندش هم مشکل دارد.

روایت پنجم روایت سماعه هست. روایت سماعه همین طور که ما هم گفتیم سندش اشکالی ندارد، البته ایشان تصریح به سالم بودن سند ندارد ولی مناسب بود اگر ایرادی به سند دارد بیان کند پس سکوت ایشان نشان دهنده‌ی تأیید سند است. اما دلالتش: اولاً روایت موردش جایی است که یکی امر می‌کند و دیگری نهی می‌کند که اصطلاحاً می‌گویند دوران بین محذورین و در دوران بین محذورین ما کار دیگری نمی‌توانیم انجام دهیم یا باید طرف وجوب را بگیریم و یا طرف حرمت را؛ امام نفرمودند این آزادی تو مستند به روایت باشد لذا این روایت به کار ما نمی‌آید.

### روایت ششم

روایت علی بن مهزیار. این روایت سندش را ما قبول کردیم، آقای خویی هم در مورد سند این روایت چیزی نمی‌گوید و سکوت ایشان نشانه‌ی تأیید است. اما دلالت: ایشان می‌فرمایند: مورد روایت این است که امام زمان عج می‌فرمایند: راجع به دو رکعت نافله‌ی صبح ما از امام صادق دو روایت داریم، یکی این که نافله‌ی صبح را در محمل بخوان و در روایت دیگر داریم که روی

زمین بخوان، بعد امام زمان می فرمایند: به هر کدام عمل کردی اشکالی ندارد؛ آقای خوبی می فرماید: این روایت ربطی به بحث ما ندارد چون بحث ما در جایی است که دو روایت داریم که نهایتاً یکی درست است و دیگری نادرست است (ممکن هم هست هر دو ناصحیح و نا تمام باشد) در حالی که در این روایت تخییر ظاهری نیست بلکه تخییر واقعی است در حالی که محل بحث ما تخییر ظاهری است. ما نمی توانیم از این مورد (دو رکعت نافله ی صبح) تجاوز کنیم به غیر از این مورد.

### روایت هفتم

روایت حمیری است. این آقا نامه داده به امام زمان، ظاهراً سؤال در مورد تکبیر گفتن در نماز است. امام می فرمایند: در این ارتباط دو حدیث است یکی این که در نماز هر جابجایی تکبیر دارد (مثلاً تشهد تمام شد خواستی بلند شوی تکبیر بگو) اما در روایت دیگر می گوید در این جا (بعد از تشهد و قبل از بلند شدن) تشهد نگو و امام می فرمایند به هر کدام از این دو روایت که عمل کنی درست است. در این جا اصلاً جای تعارض نیست. اگر یک روایت گفت در هر جابجایی در نماز تکبیر مستحب است و روایت دیگر گفت در دو جابجایی در نماز تکبیر مستحب نیست این ها با هم تعارض ندارند بلکه عام و خاص است و جمع عرفی دارد و چون مستحب است امام می فرمایند تو مخیر هستی و تخییری که امام می فرمایند از این باب است و الا نه این که اگر دو روایت داشتیم که موردش هم مستحب نبود، قابل جمع عرفی هم نبود (که محل بحث ما هست) بگوییم شما مخیر هستید. آخرین روایت هم روایت کلینی است. ایشان می فرمایند: اولاً معلوم نیست این یک روایت باشد بلکه فی روایة اخری شاید منظور نقل دیگری از روایت سماعه باشد و اگر اینطور باشد دیگر روایت دیگری به حساب نمی آید، اگر هم روایت دیگری باشد مشکل سندی دارد و مرسله است البته دلالتش مشکلی ندارد و آقای خوبی هم اشکال دلالی مطرح نمی کند و نسبت به دلالتش سکوت می کند و اشکال سندی می گیرد.

نتیجه این که روایات تخییر به زمین خورد.